

۱۳ سال زندان در تبعید: محکومیت عبدالفتاح سلطانی وکیل سرشناس حقوق بشری

پاریس - ژنو، ۲۴ خرداد ۱۳۹۱ (۱۳ ژوئن ۲۰۱۲) - برنامه نظارت بر [x] حمایت از مدافعان حقوق بشر، که برنامه مشترک «فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر» (FIDH) و «سازمان جهانی مبارزه با شکنجه» (OMCT) است، محکومیت ناعادلانه آقای عبدالفتاح سلطانی را به ۱۳ سال زندان در تبعید در شهر دورافتاده برازجان (در استان جنوبی بوشهر) در مرحله تجدید نظر محکوم می کند.

اعضای خانواده آقای عبدالفتاح سلطانی، وکیل دادگستری و عضو بنیانگذار کانون مدافعان حقوق بشر، چند روز پیش اطلاع یافتند که دادگاه تجدیدنظر استان تهران آقای سلطانی را به ۱۳ سال زندان در تبعید در شهر دورافتاده برازجان (در استان جنوبی بوشهر) محکوم کرده است. حکم زندان در تبعید برخلاف قوانین ایران است، زیرا این قوانین این نوع محکومیت را مقرر نکرده اند. بر اساس قانون، حکم محکومیت یا باید «زندان» باشد یا «تبعید» در نقطه دیگری از کشور. به علاوه، تبعید به برازجان ملاقات های خانوادگی را به شدت دشوار خواهد کرد، زیرا اعضای خانواده آقای سلطانی باید هر بار برای ملاقاتی کوتاه ۸۰۰ کیلومتر در رفت و ۸۰۰ کیلومتر در برگشت در سفر باشند. بنابراین، قوه قضاییه ایران در عمل خانواده آقای سلطانی را نیز مجازات می کند.

یادآوری می کنیم که آقای سلطانی در اسفند ۱۳۹۰ در دادگاه بدوی به اتهام های «تبلیغ علیه نظام»، «شرکت در تشکیل کانون مدافعان حقوق بشر»، «اجتماع و تبانی علیه نظام» و همچنین «تحصیل مال حرام» به خاطر دریافت جایزه حقوق بشری نورنبرگ در سال ۱۳۸۸ محکوم شد به ۱۸ سال زندان در تبعید محکوم شد.

بنا به گزارش ها، بازجویان وزارت اطلاعات پیش از صدور حکم تجدیدنظر به آقای سلطانی فشار آورده اند تا، در ازای کاهش محکومیت و از جمله لغو تبعید، علیه خودش و کانون مدافعان حقوق بشر سخن بگوید و او نپذیرفته است.

برنامه نظارت یادآوری می کند که آقای سلطانی سالهاست که قربانی آزار و اذیت قضایی بوده اما این آزار پس از انتخابات مورد مناقشه ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۸۸ افزایش یافته است. چندین عضو دیگر کانون مدافعان حقوق بشر پس از بسته شدن کانون در آذر ۱۳۸۷، قربانی پرونده سازی های گسترده بوده اند، از جمله آقای محمد سیف زاده، خانم نرگس محمدی و خانم نسرين ستوده که محکومیت های ۲ سال، ۶ سال و ۶ سال زندان را می گذرانند، آقای محمدعلی دادخواه، که محکومیت ۹ سال زندان او در تجدیدنظر تایید شده، و آقای عبدالرضا تاجیک که برای فرار از حکم ۶ سال زندان ناگزیر از خروج از کشور شد.

برنامه نظارت بر این باور است که محکومیت تازه آقای عبدالفتاح سلطانی تنها برای خاموش کردن صدای او و جلوگیری از فعالیت های حقوق بشری او، به ویژه به عنوان یک وکیل حقوق بشری، صادر شده است. به طور کلی، این حکم را باید در چارچوب سرکوب عمومی تمام فعالیت های حقوق بشری و ترساندن وکلای مدافع حقوق بشر و نیز تمام مدافعان حقوق بشر در ایران در نظر گرفت.

برنامه نظارت از دولتمردان ایران به تاکید می خواهد فوری و بدون قید و شرط به آزار و اذیت قضایی علیه آقای عبدالفتاح سلطانی پایان دهند و او و تمام مدافعان حقوق بشر را که به خاطر فعالیت های حقوق بشری خود در بازداشت به سر می برند، آزاد نمایند و به طور کلی اعلامیه سازمان ملل در باره مدافعان حقوق بشر، اعلامیه جهانی حقوق بشر و عهدنامه های بین المللی حقوق بشر را که ایران تصویب کرده رعایت کنند.

تماس برای اطلاعات بیشتر :

OMCT: Delphine Reculeau : + 41 22 809 49 39 .

FIDH: Karine Appy / Arthur Manet : + 33 1 43 55 25 18 .

زنی با قامت بلند، قدمهای استوار و سیگاری در دست؛ در اندوه مرگ سیما کوبان

نیلوفر بیضایی



ای کاش پیش از مرگ می دانست، در سرزمین مادری و پدری اش هنوز هستند کسانی که به دنبال رد پای او در گسترش فرهنگ و هنر در ایران می گردند، ای کاش می دانست.

نه هم نسل اویم و نه دوست صمیمی اش بوده ام. نوجوانی بودم سیزده، چهارده ساله و در آن زمان درگیر باورهای انقلابی ام و به پیروی از مرادان سیاسی آن زمانم در حال توجیه "ضد امپریالیستی" بودن حاکمان، هر چند صابون زندان و فحشهای رکیک و رفتارهای ضد انسانی شان در همان سن بر تنم خورده بود. در آن دوران نوعی دگماتیسم بر ما حاکم بود که بحث و جدل با ما را بی معنی می کرد.

او به خانه ما رفت و آمد داشت و هر بار می دیدمش، حتی حضور فیزیکی اش برایم جذاب می نمود. زنی بلند قد که علیرغم اجباری شدن حجاب، با لحنی وصف ناشدنی، پارچه هایی رنگین بر سر می انداخت و دامنه های بلند و کت های سفید و آبی و هفت رنگش نشان از مقاومت لجوجانه اش در برابر صفوف "میلیونی مسلمان دو آتشفشان" داشت. هیچوقت آرایش نمی کرد، اما همیشه و در هر شرایطی سیگاری در دست داشت و با قدمهای استوار در خیابانهای تهران آن روزها راه می رفت، انگار دارد در شانزه لیزه قدم می زد. و البته همیشه گرفتار و مشغول بود... همیشه بار به همراه داشت. باری سنگین. باری که در سرزمینی که عاشقانه دوستش می داشت، شدیداً بی قدر و بی ارزش بود؛ کتاب.

او استاد دانشگاه تهران در رشته های هنر و معماری بود و در جریان "انقلاب فرهنگی" یا پاکسازی دانشگاه از اهل اندیشه و علم، به سادگی از ادامه حضور آکادمیک در جامعه اش حذف شده بود. اما آیا زنی چون او که هنر و معماری و بناها و اماکن باستانی و تاریخ و فرهنگ ایران دغدغه همیشگی زندگی اش بود، می توانست این حذف را بدون هیچ عکس العملی بپذیرد؟ مسلماً خیر.

با از دست دادن شغل محبوبش به کار نشر رو آورد. می دانیم که کار نشر و انتشارات در ایران همواره شغلی مردانه بوده است. و او، سیما کوبان، زنی که قدش از همه بلندتر بود و آن بالا بالاها همیشه در افکار بیشمارش غوطه ور بود و همیشه در حرکت و البته در هر حالتی زدن پکهای عمیق به سیگارهای همیشگی و مضطربش پایانی نداشت، در کشوری که اسلامی شده بود و داشت می رفت تا زنان را از عرصه اجتماع حذف کند، به سال ۱۳۶۰ در نبش خیابان بزرگمهر تهران، به عنوان اولین زن ناشر پس از انقلاب اسلامی ایران، انتشارات دماوند را بنیان گذاشت.

“هیچوقت آرایش نمی کرد، اما همیشه و در هر شرایطی سیگاری در دست داشت و با قدمهای استوار در خیابانهای تهران آن روزها راه می رفت، انگار دارد در شانزه لیزه قدم می زد”

در یک سال اول تاسیس این انتشارات، که سخت ترین دوران آن نیز بود، سیما کوبان بار تمام سختیها و مشکلات را به تنهایی به دوش کشید. پس از آن دو زن دیگر به یاری او شتافتند: پرتو نوری علا (سپانلو) و منیر رامین فر (بیضایی). این دو زن که علاوه بر حضور و هویت شخصی و اجتماعی شان، به دلیل اینکه زندگی مادی خانواده هایشان در اثر از دست دادن منابع درآمد همسرانشان دچار مشکلات عدیده شده بود، هر یک ناچار بودند به نوعی در تامین اقتصادی خانواده هایشان نقش جدیدی بر عهده گیرند، هر چند که پیش از آن نیز همواره می بایست با اینسو و آنسو کردن یک قران دو قرانها این زندگیها را مدیریت می کردند. آنها گمان می کردند با پیوستن به سیما کوبان هم سهم خود را در کار فرهنگی ادا می کنند و هم منبع درآمدی هر چند ناچیز برای خانواده هایشان ایجاد می کنند.

با این همه بار اصلی مسئولیتها همواره بر دوش سیما کوبان بود که قامت استوارش نشانه های پستی را که زیر این بار به خمیدگی می گرایید، پوشانده بود.

انتشارات دماوند در طول حیات چهار ساله خود توانست آثار متعدد و مهمی را منتشر کند، از آن جمله اند “کتاب چراغ” که مجموعه ای گردآوری شده از تولیدات فرهنگی و هنری بخشی از برجسته ترین روشنفکران آن دوران ایران و همچنین آثاری به شرح زیر:

نمایشنامه و فیلمنامه های “آینه های روبرو”، “فتحنامه کلات”، “خاطرات هنرپیشه نقش دوم”، “ندبه” و “اشغال” از بهرام بیضایی،

“خروج اضطراری” از اینیا تسیوسیلونه، “مقالات تاریخی” و “اندیشه های طالبوف تبریزی” از فریدون آدمیت، “مردی که همه چیز، همه چیز، همه چیز می دانست” از آستوریاس و به ترجمه لیلی گلستان، “عطا و لقای نیما” از مهدی اخوان ثالث، “سرود اعتراض” از پابلو نرودا، به ترجمه احمد کریمی حکاک، “کلاه کلمنتیس” از میلان کوندرا به ترجمه احمد میرعلایی و بالاخره “نقد و تحلیل جباریت” از مانس اشپربر و به ترجمه کریم قصیم.

سیما کوبان در هفتاد و دوسالگی در پاریس درگذشت

انتشارات دماوند در سال ۱۳۶۴ و پس از اینکه بارها مورد تهدید بسته شدن قرار گرفته بود و پس از اینکه سیما کوبان بعنوان مدیر مسئول این انتشارات بارها به بهانه های واهی احضار و تهدید شده بود، مورد هجوم ماموران امنیتی قرار گرفت و در پی آن برای همیشه بسته شد. به روایتی، یکی از عوامل اصلی بسته شدن انتشارات دماوند، در کنار همکاری روشنفکران و نویسندگان غیر دولتی و مخالف وضع موجود، چاپ نقد و تحلیل جباریت به ترجمه کریم قصیم بوده است که در آن زمان جزو پر فروشترین کتابها نیز شده بود. گویا کریم قصیم در آن زمان با یک نام مستعار با سازمان مجاهدین همکاری می کرده و این نام توسط یکی از روشنفکران ایرانی ساکن خارج از کشور در پی اختلافات سیاسی لو می رود. خانم کوبان که از همکاری کریم قصیم با سازمان مجاهدین به کل بی خبر بوده، در مظان اتهام وزارت اطلاعات قرار می گیرد و برای بازپرسی روانه زندان و پس از چند روز با قید ضمانت آزاد می شود.

سیما کوبان از آن پس به کارهای پژوهشی و نوشتاری خود ادامه داد. در همین دوره به جمع آوری مجموعه ای از مقالات پژوهشی، ادبی و خاطرات بخشی از اهالی فرهنگ و هنر درباره شهر تهران پرداخت که تحت عنوان “کتاب تهران” به سال ۱۳۷۱ توسط انتشارات روشنگران چاپ شد. انتشارات روشنگران را دو سال بعد از گشایش انتشارات دماوند، خانم شهلا لاهیجی بنیان گذاری کرده بود.

من در مطلبی که سالها پیش نوشته بودم، به عضویت او در کانون نویسندگان ایران اشاره کرده بودم. طبق تحقیقات جدیدی که در این مورد و به دلیل شک عده ای به این ادعا انجام دادم، نتیجه گرفتم که به احتمال قوی او هرگز در کانون نویسندگان ایران عضو نبوده است. اما سیما کوبان در جمع آوری امضا برای متن مهم تاریخی ۱۳۴ نویسنده تحت عنوان “ما نویسنده ایم” نقشی فعال داشته و بدلیلی

که بر ما روشن نیست، این همکاری ادامه نیافته است.

با این همه نام او به عنوان یکی از امضاکنندگان این متن برای همیشه ثبت شده و بازگو کننده دغدغه همیشگی او یعنی دفاع از آزادی بیان نیز هست.

سیما کوبان در سال ۱۳۷۴ به دعوت پارلمان نویسندگان، ایران را به قصد استراسبورگ ترک کرد و هرگز به ایران بازنگشت. در دهه نود و پس از سالها او را در استراسبورگ دیدم، با همان قامت بلند. اینک اما گرد سالیان بر موها و چهره اش نشسته بود. کم حرف شده بود. زندگی سیما کوبان در استراسبورگ تا سالهای پایانی عمرش بر او بسختی و در تنگدستی گذشت. در استراسبورگ به دیدن او در آپارتمان بسیار کوچک زیر شیروانی اش رفته بودم که علیرغم کوچکی در تمام گوشه هایش سلیقه فوق العاده و هنری او را در تزیین آن با صندوقچه ها و پارچه های کار دست و رنگارنگ ایرانی به چشم می خورد. سقف کوتاه خانه، بلندی قامت او را تاب نمی آورد یا بر عکس. این قامت بلند او بود که در نتیجه کوتاهی این سقف باز خمیده تر می شد... به هر حال گاه اگر شوری در چشمانش پیدا می شد، برای این بود پسرش پویا که هنوز در ایران بود و به دلیل اینکه باید به سربازی می رفت نتوانسته بود زودتر به او بپیوندد، قرار بود به زودی پیش او بیاید و یا وقتی از دخترش درنا می گفت که در پاریس زندگی می کرد.

هربار صحبت از آثار فرهنگی و هنری ایران می شد، باز می شد همان سیما کوبان سالهای دور و با شور بسیار و با زبانی بسیار رک که یکی از شاخصه های فراموش نشدنی او بود

اما به محض اینکه صحبت از آثار فرهنگی و هنری ایران می شد، باز می شد همان سیما کوبان سالهای دور و با شور بسیار و با زبانی بسیار رک که یکی از شاخصه های فراموش نشدنی او بود، از بی مهری ها که هم توسط خود ایرانیان و هم توسط برخی شرق پژوهان درمورد این فرهنگ شده بود، به زبان نقد سخن می گفت. اما اندکی بعد، در همان حالت نشسته چرت میزد. خسته بود. خسته شده بود.

تحریف تاریخی

یاد مطلبی از او در سالهای دور افتادم که در آن تحریف تاریخ هنر ایران توسط روسها را بشدت مورد انتقاد قرار داده بود. این مطلب کلیک هنوز در اینترنت هست. عنوان مطلب اینچنین است: "تحریف تاریخی به بهانه تحول تصویر انسان". این مطلب با این جملات پایان

می یا بد:

“درست است که شاهکارهای ادبیات و هنر میراث جهانی است، اما پذیرفتنی نیست که به هر دلیلی باشد سرملتی خلاق را زیر آب کنیم.”

چند سال پیش که به استراسبورگ دعوت شده بودم، از اهالی شهر سراغ او را گرفتم، چون پیش از سفر تلاش کرده بودم با او تماس بگیرم و نشده بود. گفتند در بیمارستان بستریست. به دیدن او رفتم. در تخت دراز کشیده بود و داشت می خواند یا می نوشت، یا هر دو. بخشی از بدنش بکل از کار افتاده بود و کلمات را نمی توانست بخوبی ادا کند. با اینهمه با ذوق همان سالیان دور از منابعی که در مورد هنر و اماکن ایران باستان یافته برایم می گفت و عکسها و اسنادی نشانم می داد. راستش اصلا یادم نمی آید برایم دقیقا از چه می گفت. چون گوش نمی دادم. چون به چهره اش زل زده بودم و بدنبال سیما کوبان آن سالها می گشتم که بنوعی برای من الگویی نیز بود.

بعد از این دیدار هرگز ندیدمش. چندی پیش خانمی از ایران با من تماس گرفت که در حال تحقیق در مورد سیما کوبان است و اطلاعاتی از من می خواست. همین خانم که هر کجا هست سلامت باشد، برایم نوشت که توانسته خانم کوبان را پیدا کند، اما خانم کوبان به دلیل وخامت شدید وضعیت جسمانی اش قادر به حرف زدن نیست تلفنی نیست. سیما کوبان دچار سرطان ریه شده بود و حالش بسیار بد بود. از او شماره دخترش درنا و دوستی را که پیش او بود گرفتم. با هیچیک نتوانستم تماس بگیرم.

تا اینکه همان خانم ساکن ایران در روز سه شنبه ۵ ژوئن برایم ایمیلی فرستاد با این مضمون:

“گفتمش نقاش را نقشی بکش از زندگی / با قلم نقش حبابی بر لب دریا کشید. در نهایت تاسف و تاجر، سیما کوبان درگذشت و جامعه ادبی و هنری ایران یکی از بهترین ها را از دست داد...”

از طریق همان خانم فهمیدم که خانم کوبان در هفته های آخر زندگی اش به همت دخترش درنا از استراسبورگ به پاریس منتقل شده و در پاریس از دنیا رفته است.

خدای من! من از دوم تا سوم ژوئن برای شرکت در میزگرد خانه آزادی بیان در پاریس بوده ام و نمی دانسته ام سیما کوبان در همان شهر و در همان لحظات در حال مرگ بوده است. همین که نتوانستم او را

ببینم ، حالم را منقلب تر میکند.

در صفحه فیس بوکی ام آشنای نادیده دیگری از ایران چنین نوشت:

“هنوز آن آپارتمان کوچک نبش بزرگمهر در حسرت ” چراغ ” سیما کوبان همچون ” دماوند ” به انتظار چلچراغ هاست. به یادش امشب چراغی بر افروزیم.”

ای کاش پیش از مرگ می دانست، در سرزمین مادری و پدری اش هنوز هستند کسانی که به دنبال رد پای او در گسترش فرهنگ و هنر در ایران می گردند، ای کاش می دانست.

گذار از جمهوری اسلامی یا اصلاحات ؟

فرهنگ قاسمی

جبهه جمهوریخواهان مستقل و آزادیخواه ایران (بخش دوم)

جنبشی که باید در انتظار آن بود، جنبشی است مردمی که برای به دست آوردن آزادی های فردی و اجتماعی و برای کسب عدالت اجتماعی قد راست خواهد کرد. اینبار به احتمال فراوان، حرکت مردم ایران جنبشی خواهد بود نه تنها برای آزادی و برابری و حقوق بشر بلکه همینطور علیه فقر و علیه حاکمیت دین و عقیده و مکتب و مرام...

جبهه جمهوریخواهان مستقل و آزادیخواه ایران (بخش دوم)

مقدمه

وقتی در زمان محمد رضاشاه در «جامعه دفاع از حقوق بشر و پیشبرد آن در ایران» ما تعدادی انگشت شمار(۱) در پاریس فعالیت می کردیم بسیاری از فعالان سیاسی خارجی کشور چنان به چپ و راست میزدند و فعالیت ما را مورد حمله قرار می دادند که بایستی ساعت ها بحث و مجادله می کردیم تا به اهمیت دفاع از حقوق بشر پی برده می شد. چون

چند صبحی از انقلاب ۵۷ گذشت ارزش دفاع از حقوق بشر بیش از پیش معلوم گردید.

از همان ابتدای استقرارش، جمهوری اسلامی تازه به قدرت رسیده، به همراه حزب توده و اقمارش و دانشجویان خط امام و انصارش چون، بهشتی و آیت و کاشانی، با پشتیبانی و تشویق شخص خمینی چوب تکفیر را علیه ملیون و طرفداران نهضت ملی بلند کردند و آنان را به گناه مخالفت با رفراندوم و حاکمیت دین و ترجیح دموکراسی براسلام و طرفداری از حقوق بشر و اعلان مخاطره دیکتاتوری مذهبی، با انگ‌هایی، همانند ملی گرائی، نوکر امپریالیسم، طرفدار بورژوازی و ارتباط با آمریکا و طرفداری از محمد مصدق و مخالفت با خیانت آیت‌الله کاشانی، به زندان‌ها انداختند و به جوخه‌های اعدام تحویل دادند یا مجبور به فرار از میهن کردند.

خوشبختانه امروز دفاع از حقوق بشر یکی از پایه‌های مهم مبارزه علیه جمهوری اسلامی محسوب می‌گردد و جنبه ملی و محوری پیدا کرده است. رضایت از این رشد و تحول اجتماعی که در جهت دفاع از آزادی و حق و مسئولیت افراد است را هیچ انسان آزادی‌خواهی نمی‌تواند نادیده انگارد. این تحول در سی ساله اخیر تا بدانجا به پیش رفت که امروز کمتر سازمان و تشکیلاتی را می‌توان یافت که در برنامه سیاسی خود امر دفاع از حقوق بشر را منظور نکرده باشد. اگر در آن زمان اعتقاد راست و درستی به اصول حقوق بشر می‌داشتیم اعدام‌ها شروع نمی‌شد و شاید جامعه ما راهی دیگر در پیش می‌گرفت.

امروز که اندام رژیم جمهوری اسلامی تا گلو در خون مردم ایران فرو رفته است، بخش بزرگی از همان افراد مهاجم به آزادی در صدر انقلاب، در صف مخالفین جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند. اینان، نه تنها گذشته خود را فراموش کرده‌اند بلکه به راحتی با قدرتهای خارجی به زد و بند نشسته‌اند و برای دست یافتن به اصلاحات از داخل رژیم جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند. اینان همان طور که در گذشته در امر دفاع از جمهوری اسلامی و مخالفت با حقوق بشر و همکاری با حاکمیت برای از بین بردن افراد و جریان‌های طرفدار حقوق بشر و نیروهای ملی و آزادی‌خواه و مدافعان استقلال و تمامیت ارضی ایران اشتباه کردند، امروز نیز با طرفداری از اصلاحات، با بکارگیری شیوه‌های گذشته، با استفاده از وسایل نامشروع و با قبول همکاری با عوامل خارجی دچار اشتباهی سهمگین هستند.

مثلث رشد اجتماعی : صلح - دموکراسی - اصلاحات

انسان منطقی به ویژه کسی که از حقوق بشر دفاع می‌کند، به ذات خود، در یک جامعه معتدل و معقول، در جامعه‌ای که در آن صلح اجتماعی برقرار است و حقوق انسانی رعایت می‌گردد، باید مدافع اصلاحات باشد. اصلاحات به این مفهوم که سیستمی بر اساس ضوابط شناخته شده و مرسوم و پذیرفته شده از سوی کسانی که در آن سیستم ذینفع هستند، وجود دارد و کار خود را بطور طبیعی انجام می‌دهد، اما در حین حرکت و کنش خود به مشکلاتی برمی‌خورد که پیش‌بینی نشده‌اند، یا اینکه آن سیستم در اثر واکنش‌های ناهمسازی‌ها و ناهمگرایی‌هایی را در درون خود تولید می‌کند که برای ادامه فعالیت خود باید اصلاحاتی در آن بوجود آید. بدین ترتیب در مفهوم مدیریت، اصلاحات راز بقای سیستم و تضمین‌کننده اکتساب کیفیت کامل است، مفهومی که به راستی در جامعه نیز می‌تواند صادق باشد. از این رو در هر جامعه مردم و به ویژه تلاشگران حقوق بشر که عوامل ذینفع تحول و تکامل اجتماع بشمار می‌آیند به ذات خود طرفدار اصلاحات هستند، اما در یک جامعه اصلاحات به شرطی امکان‌پذیر است که این عوامل و عناصر حق آزادی اندیشیدن و اظهار نظر داشته باشند به بیان دیگر آزادی‌های فردی و اجتماعی در آن رعایت شوند تا مردم، موافق و مخالف، بتوانند اندیشه خود را در کمال آزادی بیان کنند؛ افکار و عقایدی را رد و به مکتب و مرام دیگری که مورد توافق با ساختار فکری و نیازهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آنان است تمایل و عقیده پیدا کنند. اما در جامعه‌ای که این آزادی‌ها وجود نداشته باشد آن جامعه دارای حاکمیتی مستبد است. استبداد حق مردم و آزادی اندیشه و بیان آنان را رعایت نمی‌کند، به عبارت دیگر، نظام استبدادی به خودی خود با اصلاحات در تضاد است در نتیجه اصلاحات در چنین جامعه‌ای مفهوم پیدا نمی‌کند و ظرفیت عملی نمی‌یابد. اصلاحات اگر امکان داشته باشد یکی از راه‌حل‌های بسیار مناسب برای رشد و تحول سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه بشمار می‌آید و مورد استقبال انسان متعادل است. همان‌طور که در بالا گفتیم لازمه اصلاحات استقرار صلح اجتماعی، یعنی رعایت آزادی‌ها و ثبات در مناسبات دموکراتیک یا استقرار دموکراسی است؛ پس می‌توان گفت در جامعه‌ای که صلح وجود داشته باشد اصلاحات موجب استقرار دموکراسی و باعث رشد سیاسی و اجتماعی می‌شود. بر عکس در جامعه استبدادی، اصلاحات امکان‌پذیر نیست زیرا استبداد در مقابل رشد سیاسی و اجتماعی به مانند سدی عظیم ایستادگی می‌کند. از آنجا که سه عامل دموکراسی و صلح اجتماعی و اصلاحات لازم و ملزوم یکدیگرند، پس اصلاحات در تضاد ساختاری با رژیم استبدادی است چرا که مستبد با رفتار و با کردار خود راه آزادی و دموکراسی را می‌بندد. پس راه حلی غیر از شکستن استبداد از طریق بر زمین زدن،

خنثی کردن و سرنگونی آن برای مردم باقی نمی‌ماند. چنین است که در جمهوری اسلامی ایران همه راه‌های اصلاحات بسته است. متأسفانه هنوز بسیاری کسانی که خوش‌باورانه در جستجوی اصلاحات در رژیم استبدادی جمهوری اسلامی هستند، این رژیم تمامی کیفیت‌ها و ارزش‌های جامعه متعادل را منهدم و بی‌ارزش کرد. کنش‌هایش در جهت مخالف رشد و پاسداری از ثروت ملی عمل می‌کند، اقدامات ناموزونش خلاف همگرایی اجتماعی و مخرب تکامل فرهنگی است، پس ظرفیت اصلاح‌پذیری خود را از دست داده است.

گذار از جمهوری اسلامی حق ملت ایران است

امروز مشاهده می‌شود که اکثریت بزرگی از مخالفین جمهوری اسلامی که طرفدار منشور جهانی حقوق بشر و تمامی میثاق‌های وابسته به آن هستند، با وجود اینکه هیچ علاقه‌ای به جنگ و خونریزی ندارند و در شرایط معمولی و متعادل، طرفدار راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز و گام به گام، برای دستیابی به رشد و تحول جامعه می‌باشند ناچارند برای تغییر شرایط حاکم و در مقابله با جمهوری اسلامی، به درستی شعار سرنگونی و نه اصلاح‌طلبی را، در سرلوحه مبارزات خود قرار دهند و با توسل به یک قیام همگانی و با اتکا به نیروی ملتی که روشنفکران، دانشجویان، کارگران، روزنامه‌نگاران در بندند؛ ملتی که قربانی تبعیض جنسیتی، محرومیت‌های اجتماعی و نابسامانی‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی‌اند و از فقر و فساد و اعتیاد و استثمار به تنگ آمده‌اند، حقوق و آزادی‌های مردم را به آنان بازگرداند.

اما متأسفانه عده‌ای هنوز به این واقعیت تلخ پی نبرده‌اند و حقیقتی به این روشنی را نمی‌خواهند باور کنند. از آن جمله می‌توان به افکار "پیتورسک" (۱) خانم حقیقت‌جو در برنامه تلویزیون افق آمریکا در مورد این معجزه که «خامنه‌ای آزادی بدهد و حاکمیت مردم را قبول کند و در قدرت حاکم چرخش به وجود آید» می‌توان اشاره کرد. این بیان به همان اندازه ریشخند به اپوزیسیون است که سخنان "رمانتیک" و آشفته آقای امیرحسین گنج‌بخش در همان برنامه که فرضیه "کلاسیک" و عقب‌مانده ترسانیدن مردم از «بی‌ثباتی» را مطرح می‌سازد و ایران را با «سومالی» مقایسه کرده و برای حفظ ثبات و نگهداری ساختار رژیم حاکم بر ایران، به امر اصلاحات تأکید می‌ورزد. در صورتی که مشاهده دقیق و تحلیل واقعیت‌های زندگی مردم ایران و شرایط اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و وضعیت اپوزیسیون، شمار اعدام‌ها و زندان‌ها، شرائط اعمال شده توسط هیأت حاکمه و قدرت مطلقه شخص ولایت فقیه و معضلات ناشی از سیاست خارجی نه با آن

“پیتورسک”(خانم حقیقت جو) خوانائی دارد و نه آن “رمانتیسزم” را برمی‌تابد. لازم است که گفته شود که قریب سه سال است که ما جنبش مردمی ۸۸ که برای کسب آزادی انتخابات بود و نیز بهار عرب را پشت سر گذارده ایم، اما جنبش ۸۸ به دلیل عدم لیاقت رهبری آن، یعنی همان کسانی که اصلاح‌طلبان از آنها دفاع می‌کنند توسط حاکمیت خشن و استبدادی و ضد انسانی جمهوری اسلامی در نطفه خفه شد و متأسفانه میهن ما راه حل اصلاح طلبانه را که برخی خواب آن را می‌دیدند از دست داد. امروز به صراحت باید گفت و تکرار کرد که گذار از جمهوری اسلامی حق ملت ایران است و حق بازگرفتنی است و هیچ دیکتاتوری آن را به ملت عطا نکرده است .

اصلاح_ اصلاح طلبان!

این واقعیت ناخوشایند را باید پذیرفت که هر متخلفی به آسانی درستکار نمی‌گردد، هر بنیادگرایی به راحتی مدرن و متجدد حتی اصلاح طلب نمی‌شود. هر طرفدار ولایت فقیه، که مدعی سکولاریسم شد، هر کوشنده دیکتاتوری، “خلقی یا غیر خلقی” که به دموکراسی روی می‌آورد، هر سلطنت طلبی که به جمهوریخواهی متمایل گردیده، همینطور هر فرد طرفدار رژیم جمهوری اسلامی که تغییر موضع داد و مخالف رژیم شد، بدان مفهوم نیست که اخلاق و رفتار قبلی‌اش تغییر پیدا کرده باشد. از این سخن نباید چنین نتیجه گرفت که ما بر این اعتقادیم که انسان‌ها قابل تغییر و تحول نیستند؛ بلکه باور داریم برای اینکه هر فرد در پروسه تغییر و تحول خود موفق گردد به ناچار باید قادر باشد اخلاق و رفتار خود را نیز تغییر دهد. کسانی که در گذشته یک روز به دنبال هاشمی رفسنجانی بودند، دیگر روز صلیب خاتمی را به گرده می‌کشیدند و امروز، علیرغم اعترافات شجاعانه افرادی مثل نوری زاد و صدها زندانی سیاسی دیگر و حتی آقای کروبی که به صراحت رژیم جمهوری اسلامی ایران را اصلاح ناپذیر می‌دانند، هنوز به دنبال اصلاحات هستند چرا قبول نمی‌کنند که از واقعیت فرسنگها فاصله دارند. اصلاح طلبان باید این حقیقت تلخ را پذیرا شوند که در مورد اصلاح جمهوری اسلامی در اشتباه محض به سرمایه‌برند و بهتر است به جای کوشش بی‌ثمر در اصلاح جمهوری اسلامی، نخست خود را اصلاح کنند سپس به جبهه مردم که برای آزادی و استقلال و دموکراسی و جمهوری مبارزه می‌کنند بپیوندند! سؤال اساسی این است که اصلاح طلبان چه چیزی را و به وسیله چه کسی می‌خواهند اصلاح کنند؟ اصلاح قانون اساسی، آشنا ترین ادعای اصلاح طلبان است. وقتی کسانی که آن را تدوین کرده اند، آن را رعایت نمی‌کنند و بر اساس تمایلات و منافع شخصی خود بر ایران حکومت

می‌کنند، آیا حاضرند به تغییر قانون اساسی تن در دهند؟ آیا منافع سپاه پاسداران به آنان اجازه می‌دهد که قانون اساسی تغییر پیدا کند؟ روحانیونی که بر مرکب مراد سوار شده‌اند و به مال و منال بی‌کران رسیده‌اند آیا قبول می‌کنند قانون اساسی تغییر پیدا کند؟ آقازاده‌هایی که ثروت ملت ایران را در بانک‌های خارجی انباشت کرده‌اند آیا حاضر می‌شوند به تغییر قانون اساسی تن در دهند؟ اینان گناهکاران و جنایت‌کارانی هستند که بیش از سی سال است که به تخلف و چپاول ملت ایران عادت کرده‌اند و به سادگی از امتیازات خود دست نخواهند برداشت.

شعار سرنگونی به تنهایی کافی نیست

نویسنده این سطور از سال‌ها قبل براین اعتقاد بوده است که رژیم جمهوری اسلامی به دلیل دشمنی با دموکراسی و آزادی و استقلال و به جهت زیر پا گذاشتن آزادی انتخابات و حاکمیت ملت اصلاح‌پذیر نیست، پس چاره‌ای جز سرنگونی آن وجود ندارد. جنبشی که باید در انتظار آن بود، جنبشی است مردمی که برای به دست آوردن آزادی‌های فردی و اجتماعی و برای کسب عدالت اجتماعی قد راست خواهد کرد. اینبار به احتمال فراوان، حرکت مردم ایران جنبشی خواهد بود نه تنها برای آزادی و برابری و حقوق بشر بلکه همینطور علیه فقر و علیه حاکمیت دین و عقیده و مکتب و مرام و این جنبش در تمام منطقه تأثیرگذار خواهد بود. این جنبش را طغیان مردم ایران در داخل و خارج کشور و مبارزه روشنفکران از داخل زندان‌ها و استقامت همه کسانی که فشارهای رژیم و ضربات سنگین جمهوری اسلامی را در داخل کشور تحمل می‌کنند به وجود خواهند آورد.

واقع بینی حکم می‌کند که بپذیریم دوران گذار مخاطرات بزرگی را به همراه خواهد داشت و میهنمان برای مدتی در آشفتگی سیاسی و اجتماعی و ناامنی به سر خواهد برد، در چنین چشم‌اندازی، هم و غم و دل‌نگرانی درجه اول اپوزیسیون باید این باشد که این دوران هر چه بیشتر کوتاه‌تر شود. برای این کار چاره‌ای نیست غیر از اینکه اپوزیسیون خود را متشکل و همساز کرده و برای برنامه دوران گذار کار کند و خود را در برابر آن مسئولیت بزرگ، یعنی بازسازی جامعه و ترویج فرهنگ اعتدال و احترام به رقبای سیاسی و رعایت حقوق انسانی و دفاع از آزادی همه آحاد ملت، از طرفداران پادشاهی تا مدافعان کمونیسم کارگری، آماده سازد. عوامل تشکیل‌دهنده همسازی باید متشکل از نیروهائی باشند که در ذات خود ناهمگون نباشند.

در این فراروند، ساختارهای رژیم جمهوری اسلامی به ناچار درهم خواهند ریخت. ازهم پاشیده شدن ساختارهای حاکمیت مافیای مذهبی که فساد و رشوه و دروغ و ریا را در جامعه اشاعه داده است یک امر واقعی و ضروری است. در این رژیم خرابی فراگیر شده و انحطاط به حدی رسیده است که باید در اندیشه بازسازی ساختارها موجود بود و اندیشه به تنهایی کافی نیست باید طرح‌های عملی ارائه داد و به تدوین آنها پرداخت.

برنامه‌ریزی مرحله گذار و ترسیم یک چشم‌انداز واقع‌بینانه و تعیین مسئولیت‌ها در این مرحله سخت حساس، با مشارکت زنان و مردانی که قادر به عملی ساختن پروژه‌های لازم برای گذار به دوران دموکراسی هستند، عمده‌ترین وظیفه جمهوریخواهان سکولار و لائیک و طرفدار سرنگونی است.

انحطاط قدرتمداران به خوبی نشان می‌دهد که قدرت به خودی خود هیچ ارزش و منزلتی ندارد، بلکه کسب قدرت آنگاه مفهوم پیدا می‌کند که در جهت خدمت به مردم و جامعه بشری باشد. به همین دلیل بایستی توجه کرد که تفاوت است بین اپوزیسیون که می‌خواهد آزادی را به ارمغان بیاورد و آنی که می‌خواهد با کسب قدرت به امیال فردی، موروثی، خانوادگی، گروهی و عقیدتی دست پیدا کند. به عبارت دیگر کسب قدرت باید حتماً برای خدمت به جامعه باشد. رهبری جمهوریخواهان بایستی از افرادی تشکیل شود که به آزادی و حقوق بشر و عدالت اجتماعی و جدایی دین و دولت به شدت پایبند باشند و از این اصول به طور قرص و محکم و با فداکاری و بدون کوچکترین تعلل و تخلفی دفاع کنند. اینان در واقع تضمین‌کننده آزادی و مردم‌سالاری و سکولاریسم و لائیسیته و تمامیت ارضی و استقلال ایران و عدالت اجتماعی و ضامن حقوق اقلیت‌ها هستند. مجلس مؤسسان را باید این رهبران آزادی‌خواه با در نظر گرفتن حقوق همه نحل‌های سیاسی و تضمین کامل برابری، آزادی و دموکراسی برای همه برگزار کنند.

پاریس ژوئن ۲۰۱۲

ادامه دارد

Farhang.ghassemi@cogefi.com

جنبش سبز و آرمان‌های جوان ایرانی

گفتگوی نعیمه دوستدار از رادیو زمانه با مهرداد درویش پور و احمد علوی

نقطه آغاز جنبش‌ها، یک آرمان شسته و رفته و سازمان‌یافته نیست. جنبش‌ها، از انبوه جمعیت برآمده از گروه‌های مختلف اجتماعی هستند و خواسته‌های مختلفی را نمایندگی می‌کنند و فرصت گفت‌وگوی با هم را ندارند. ساخت نیافتگی در جنبش‌های اجتماعی به‌خصوص در خاورمیانه، به دلیل نبود آزادی و سرکوب، بسیار زیاد است.

نعیمه دوستدار :- جوانان امروز ایران، از یکسو، فهرست بلندی از خواسته‌ها و آرمان‌های جمعی دارند، از سوی دیگر افزایش فشار و سرکوب، شمایل مبارزه اجتماعی‌شان را برای رسیدن به این خواسته‌ها دگرگون کرده است. جنبش اعتراضی مردم ایران موسوم به جنبش سبز سه سال پیش، پس از انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ با شعار اعتراضی رای من چه شد آغاز شد، اما اکنون حضور و بروز جوانان در جنبشی که به مرور خواسته‌های متنوعی هم پیدا کرده است، دیگر محسوس و خیابانی نیست.

با این حال، جوانان ایرانی، خود را بی‌آرمان نمی‌دانند. آنها معتقدند باور و اعتقادشان به تحقق دموکراسی و مبارزه برای حقوق بشر، موتور محرک جنبش اعتراضی مردم ایران در سال ۱۳۸۸ بوده است؛ هرچند شکل و شمایل مبارزه‌شان که مبتنی بر ترجیح مبارزه بدون خشونت و اصلاح‌گرایانه است، در مقابل هجوم سرکوب خشونت‌بار حکومت ایران، به نبردی زیرپوستی و در انتظار فرصت تبدیل شده است. آرمان اجتماعی جنبش مردم ایران چیست و آیا برای حرکت و پویایی یک جنبش

اجتماعی، باید آرمان‌های بزرگی داشت؟

کوچک یا بزرگ، مسئله این نیست!

آرمان‌های اجتماعی مجموعه مطالبات و خواسته‌هایی هستند که در میان مردم یک جامعه عمومیت دارند و برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند.

هرچند می‌توان آرمان‌های مشترکی را در میان افراد یک جامعه پیدا کرد، اما جامعه‌شناسان معتقدند معیارهای دقیق قابل اندازه‌گیری و اجماع در مورد خواسته‌های اجتماعی وجود ندارد و نمی‌توان دو آرمان را مقایسه کرد و گفت یکی بزرگ و دیگری کوچک است. با این حال این باور وجود دارد که آرمان‌های نسل امروز با آرمان‌های نسل گذشته تفاوت‌های اساسی کرده است.

مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس معتقد است: "اصولاً دوره انقلاب‌های ایدئولوژیک به سررسیده؛ دوره‌ای که افراد با آرمانخواهی صرف و با باورهای ایدئولوژیک اسلامی، فاشیستی، کمونیستی و ... حاضر باشند به خاطر آرمان‌شان دست به هر کاری بزنند و بدون چشمداشت به نوعی جانبازی کنند، تمام شده است. امروز مشارکت در جنبش‌های اجتماعی خیلی بیش از گذشته به منافع فردی شرکت‌کنندگان آن جنبش گره خورده است. این به آن معنا نیست که آرمان‌های جمعی فاقد موضوعیت است، اما دیگر آن نوع آرمانگرایی که در آن فردیت و فرد موضوعیت خود را از دست بدهد و خود را در یک هدف جمعی مستحیل کند بسیار کمرنگ شده است."

مهرداد درویش‌پور: "امروز مشارکت در جنبش‌های اجتماعی خیلی بیش از گذشته به منافع فردی شرکت‌کنندگان آن جنبش گره خورده است. این به آن معنا نیست که آرمان‌های جمعی فاقد موضوعیت است، اما دیگر آن نوع آرمانگرایی که در آن فردیت و فرد موضوعیت خود را از دست بدهد و خود را در یک هدف جمعی مستحیل کند بسیار کمرنگ شده است."

آقای درویش‌پور، نگرانی‌های ضد آرمانی یا بی‌آرمانی جوانان امروز را پدیده‌ای می‌دانند که جامعه‌شناسان در تمام دنیا با آن روبه‌رو هستند. او درباره علت ضد آرمان شدن نسل امروز می‌گوید: "قرن بیستم، قرن انقلاب‌ها بود اما به نتیجه نرسید. برخی افراد انقلاب کرده‌اند و نتیجه‌اش بدتر از آن چیزی شده است که فکر می‌کردند؛ مثل انقلاب کامبوج. این انقلاب‌ها یا فرزندان خود را بلعیده‌اند مثل انقلاب روسیه و چین یا پیامدهای مورد نظر با وجود پیروزی انقلاب تحقق نیافته است. این نوعی نگرش ضد آرمانی را پدیده آورده و به نوعی

محافظة کاری منجر شده است. این موضوع توضیح‌دهنده آن است که چرا گرایش به انقلاب اینقدر در جوامع غربی کم است. انسان غربی تمایل به تغییر دارد، اما این تغییر را از طریق مسالمت‌آمیز و با پرداخت هزینه کم دنبال می‌کند. دنبال این نیست که مانند لیبی وارد جنگ قبیله‌ای یا خونین شود یا حتی تجربه سوریه را تکرار کند.

احمد علوی، پژوهشگر علوم اجتماعی در پاسخ به این پرسش زمانه، درباره اهمیت آرمان‌های اجتماعی در یک جنبش می‌گوید: "در یک جنبش معمولاً خواسته‌ها دگرگون می‌شود. سرشت جنبش تغییر است و به دلیل درگیری‌هایی که بین حاکمیت و جنبش اتفاق می‌افتد، این تغییرات خود را نشان می‌دهند. به عنوان مثال، جنبشی که در سال ۱۳۵۷ به سرنگونی شاه منجر شد، ابتدا با خواست بهبود زندگی به عنوان نمونه بالا رفتن حقوق‌ها، اعتراض به فساد، اعتراض به مسئله اختناق و آزادی مطبوعات شروع شد. قبل از ۱۵ خرداد هم اعتراض‌های جامعه ایران به تصویب لایحه ایالتی ولایتی بود و این‌که چرا شاه دستور شرع را نادیده گرفته است، اما در فرایند مبارزه، خواسته‌ها بزرگ و بزرگ‌تر شدند. اگر بخواهیم بگوییم آرمان‌های نسل قبل از انقلاب چه بودند، به نتیجه واحدی نمی‌رسیم چون گروه‌های اجتماعی قبل از انقلاب یکسان نبودند. یک گروه گرایش‌های اصلاح‌طلبانه داشتند، مثل نهضت آزادی. برخی هم گرایش به مبارزه مسلحانه داشتند. در واقع ما با گروه‌های غیر همگونی روبه‌رو بودیم که هرکدام آرمان‌های خود را داشتند. در جنبش سال ۱۳۸۸ هم همین ناهمگونی‌ها وجود داشت و وجودش عجیب نیست."

مبارزه بدون آرمان

به گفته مهرداد درویش‌پور، در ایران نگرانی‌های موجود پیرامون بی‌آرمانی نسل امروز از همه جای دنیا بیشتر است. او علت این امر را در این می‌داند که مردم ایران در سال ۱۳۵۷ علیه یک استبداد سلطنتی برخاستند، اما خیلی زود با این واقعیت روبه‌رو شدند که حکومت اسلامی، از بسیاری جهات بدتر از حکومت گذشته و در بسیاری زمینه‌ها جامعه را به عقب برده است.

او توضیح می‌دهد: "وقتی نسلی می‌بیند که پدران و مادرانشان انقلابی را شکل داده‌اند که به مراتب سرکوب‌گرتر از حکومت پیشین بوده است، نوعی نگرانی و پرهیز از آرمان‌های مشابه در ذهن‌شان شکل می‌گیرد. آنها دیگر به راحتی حاضر نیستند پای یک فرد جان‌بازی کنند و نوعی محافظه‌کاری در آنها رشد می‌کند. از سوی دیگر در جامعه ایران، کل جامعه و نسل جوان، تمایل به انقلاب ندارد. دچار یک پارادوکس است؛

از یکسو از این حاکمیت دل خوشی ندارد و از آن منزجر است و از سوی دیگر اگر این حکومت در یک تندباد انقلابی یا در یک تحول سریع برجیده شود، شیرازه جامعه از هم پاشیده می‌شود. این امر باعث شده است که در ذهنیت جامعه نوعی تمایل به تحول مسالمت‌آمیز و گام به گام و نه با هزینه بالا افزایش یابد.

نقطه آغاز جنبش‌ها، یک آرمان شسته و رفته و سازمان‌یافته نیست. جنبش‌ها، از انبوه جمعیت برآمده از گروه‌های مختلف اجتماعی هستند و خواسته‌های مختلفی را نمایندگی می‌کنند و فرصت گفت‌وگوی با هم را ندارند. ساخت نایافتگی در جنبش‌های اجتماعی به‌خصوص در خاورمیانه، به دلیل نبود آزادی و سرکوب، بسیار زیاد است. بنابراین، نقطه آغاز یک جنبش معمولاً یک اتفاق کوچک است. در ایران، اعتراض به نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری دهم، زمینه‌ساز اعتراض اجتماعی شد، همان‌طور که در تونس، خودسوزی یک جوان منجر به توفان انقلاب شد.

نقطه آغاز جنبش‌ها، یک آرمان شسته و رفته و سازمان‌یافته نیست. جنبش‌ها، از انبوه جمعیت برآمده از گروه‌های مختلف اجتماعی هستند و خواسته‌های مختلفی را نمایندگی می‌کنند و فرصت گفت‌وگوی با هم را ندارند. ساخت نایافتگی در جنبش‌های اجتماعی به‌خصوص در خاورمیانه، به دلیل نبود آزادی و سرکوب، بسیار زیاد است.

احمد علوی درباره این که آیا جنبش سال ۱۳۸۸ ایران فاقد آرمان‌های بزرگ اجتماعی بود می‌گوید: "این جنبش ابتدا با شعار رای مرا پس بده آغاز شد، یا دست کم بخش غالب آنانی که در خیابان بودند حرفشان این بود. هر چند افرادی که چیزی بیش از آن هم می‌خواستند در میان آنها کم نبودند. دست کم این یک آزمونی برای حاکمیت بود. حاکمیت اعتماد گروه‌های طرفدارش را خدشه‌دار کرد؛ چه برسد به عموم و مردم به دلیل مخدوش شدن اعتمادشان به خیابان‌ها ریختند؛ هرچند این امر در چهارچوب یک زمینه نارضایتی عمومی بروز کرد. یعنی شهروندانی که از نقض حداقل حقوق و نبود حداقل امکانات ناراضی بودند، و شاید امید داشتند که با تغییر دولت اوضاعشان بدتر نشود، با این تقلب بزرگ همین خواست کوچکی‌شان نیز بر باد رفت و خشمشان را به اعتراض بدل کردند. البته در فرایند این اعتراض‌ها به تدریج چیزهای دیگری هم اضافه شد تا جایی که طیفی حتی خواستار عزل رهبر رژیم شدند و سرنگونی کل رژیم را خواستند. بنابراین در این جنبش از خواسته حداقل، یعنی محترم شمردن آرای عمومی در ساختار همین رژیم وجود داشت تا خواسته حداکثر که سرنگونی کامل رژیم بود. هیچکدام از این خواسته‌ها کاملاً تعریف شده، اندازه‌گیری شده و ثابت

نیستند و مدام تغییر می‌کنند. در میان جوانان هم تغییر می‌کنند. حتی ممکن است در روند این تغییرات، طیفی که خواست اصلاح‌طلبانه داشته‌اند، خواستشان بیشتر شده و به ایده سرنگونی رسیده باشد.

این نویسنده و کارشناس فلسفه علوم اجتماعی، آرمان‌های نسل جدید را در ایران آرمان‌هایی مبتنی بر دموکراسی‌خواهی می‌داند و معتقد است نباید خواست نسل جدید جوانان ایرانی را با خواست جوانان در دوران انقلاب ۱۳۵۷ مقایسه کرد: "آن زمان می‌گفتند ابتدا باید شاه سرنگون شود بعد با انتقال قدرت، جنبش به حاکمیت قانون و عدالت اجتماعی بینجامد، اما نسل جدید به دلیل تجربه‌های تلخ گذشته طور دیگری نگاه می‌کند و به استقرار نهادهای دموکراتیک و ایجاد فرهنگ دموکراتیک اهمیت می‌دهد و معتقد است اگر ما نهادهای مدنی را مستقر کنیم و آزادی را بیشتر کنیم، تغییرات پایدارتر خواهد بود و اگر حکومت را سرنگون کنیم ممکن است چنین نباشد."

مهرداد درویش‌پور هم می‌گوید: "مردم در جنبش سال ۱۳۸۸ شرکت کردند با این امید که با یک حرکت مسالمت‌آمیز شاید حکومت را عقب برانند، اما در واقع مشاهده کردند که این حکومت به سادگی عقب‌رانده نیست و با سرکوب‌خشن جامعه را به عقب می‌راند. این جامعه حاضر نیست با پرداخت بهای گزاف آرمان‌هایش را تحقق ببخشد."

آقای علوی تاکید می‌کند با توجه به تغییر نگاه این نسل، نمی‌توان گفت خواسته‌ها محدود است، اما می‌توان چنین برداشت کرد که خواسته‌های متفاوتی در میان این نسل وجود دارد که طیفی از اصلاح تا سرنگونی را در بر می‌گیرد: "این جنبش را می‌توان جنبش طبقه متوسط نوین شهری ایران نامید که مطالبه‌کنندگان آن ناهمگن هستند و هر کدام بر خواسته‌های گوناگونی تاکید دارند. اگر بگوییم این خواسته‌ها کم‌اند، باید پرسید مگر خواست جوانان نسل‌های قبل چه بوده است؟ آیا خواست اصلاح‌طلبانه و خواست سرنگونی را می‌توان با هم مقایسه کرد؟ هر دو دموکراسی‌خواه هستند و حاکمیت شهروندی را می‌خواهند، اما از دو زاویه متفاوت. نمی‌توان گفت کدام بزرگ یا کوچک است و ترجیح هر کدام به ارزشگذاری‌های ذهن ما برمی‌گردد. اگر یک خواست سرنگونی حکومت باشد، می‌توان پرسید برای چه؟ اگر نباشد هم می‌توان پرسید دموکراسی بدون سرنگونی چطور ممکن است؟ هر کدام از این نگاه‌ها دارای نقاط قوت و ضعف خود هستند."

باری که نباید بر دوش جوانان انداخت

اینکه جنبشی به سرنگونی نظام حاکم نینجامد، چیز عجیبی نیست؛ چون جنبشها ایجاد میشوند، آزمایش میشوند، دگرگون میشوند، تجربه می‌اندوزند و اگر مدیریت و استراتژی صحیح وجود داشته باشد، به موفقیت می‌رسند و این موفقیت می‌تواند به شکل جایگزینی یک نظام با نظام دیگر باشد.

برای اینکه یک جنبش به موفقیت برسد، عوامل زیادی باید وجود داشته باشند که از جمله آنها روشن بودن و اشتراک خواسته‌ها در بین اقشار جامعه است، اما به نظر می‌رسد در جنبش سبز ایران، خواست روشن و مشخصی وجود نداشته است.

احمد علوی معتقد است در تحلیل ضعف‌های جنبش سبز و در بررسی علت‌های عدم توفیق آن، انداختن بار مسئولیت به گردن جوانان درست نیست. او می‌گوید: “با مقایسه تحولات ایران و کشورهای عربی و شرایط جهانی می‌توان دید که ما بسیاری از آن شرایط را نداشتیم. گروه‌های مختلف فعال در آن جنبش، خواسته یکسانی نداشتند. مثلاً در مصر یک خواسته مشخص وجود داشت و آن رفتن حسنی مبارک بود؛ مردم در خیابان ماندند تا این خواسته محقق شود، اما در ایران و در بین اقشار مختلف، مثل روحانیون و اصلاح‌طلبان، رفتن رهبری حکومت به عنوان یک خواسته مطرح نبود. علاوه بر این، انسجام داخلی در جامعه ایران وجود ندارد. در بخش‌های کمتر توسعه‌یافته ایران، مثل شهرهای کوچک‌تر و روستاها، شاهد حمایت زیادی از این جنبش نبودیم.”

مهرداد درویش‌پور نیز معتقد است هر چند این جنبش خواسته‌های مادی و عینی همه گروه‌ها را منعکس نمی‌کرد و نتوانست همه گروه‌ها را با خود همراه کند، اما شکست این جنبش را نمی‌توان به فقدان جانبازی مردم یا جوانان نسبت داد: “می‌شود این سؤال را مطرح کرد که آیا اگر این مردم وارد یک مبارزه خونین قهرآمیز می‌شدند پیامد بهتری در برداشت؟ برخی ممکن است این را ناشی از بزدلی با خودخواهی و فقدان آرمان‌خواهی جوانان بدانند و برخی هم ممکن است این را یک روند عقلانی بدانند. جامعه تمایل به تغییر دارد، اما این تغییر را به شکل مسالمت‌آمیز و با پرداخت هزینه کم دنبال می‌کند. این مسئله می‌تواند بخشی از پیشرفت جامعه مدنی ایران باشد به این معنی که در کشورهای پیشرفته‌تر تضادها معمولاً کمتر از طریق خونین حل و فصل می‌شوند و دگردهایی مسالمت‌آمیز بیشتر رواج دارند.”

روشن نبودن خواسته‌ها و رهبران مردد

رهبری و مدیریت منسجم، عنصر مهمی در تحولات اجتماعی- سیاسی است که به نظر می‌رسد فقدان آن لطمه‌ای جدی بر روند جنبش سبز ایران زده است.

رهبران جنبش سبز در داخل و خارج ایران، دچار عدم انسجام فکری و استراتژیک بودند و کسانی که می‌توانستند موثر باشند و این جنبش را مدیریت کنند، خود دچار تردید شدند. نبود انسجام نظری و روشن نبودن خواسته‌ها، عمده‌ترین عواملی بودند که به جنبش سبز لطمه زدند.

احمد علوی: تردید و دودلی رهبران روند تحولات را کند می‌کرد. حتی الان هم خواسته‌های رهبران در حصر مشخص نیست. آیا دگرگونی می‌خواهند و اگر می‌خواهند در چه حد؟ اگر روند توقف جنبش را سهم‌بندی کنیم، مدیریت آن بیشترین سهم را دارد، چون خواسته‌های محدودی داشت و اصلاً خواستش دگرگونی نبود. حال آن‌که در یک جنبش خواسته‌ها باید روشن و ساده باشند تا بشود روی آن توافق عمومی جمع کرد.

احمد علوی درباره نقش این عوامل در افول جنبش سبز می‌گوید: “مدیریت استراتژیک و میانی جنبش، دل در رژیم داشت و می‌خواست اصلاحات کند. تردید و دودلی رهبران روند تحولات را کند می‌کرد. حتی الان هم خواسته‌های رهبران در حصر مشخص نیست. آیا دگرگونی می‌خواهند و اگر می‌خواهند در چه حد؟ اگر روند توقف جنبش را سهم‌بندی کنیم، مدیریت آن بیشترین سهم را دارد، چون خواسته‌های محدودی داشت و اصلاً خواستش دگرگونی نبود. حال آن‌که در یک جنبش خواسته‌ها باید روشن و ساده باشند تا بشود روی آن توافق عمومی جمع کرد. بدتر از همه این بود که رهبران فکری جنبش مایل نبودند ریسک کنند تا رژیم با خطراتی مواجه شود و عقب‌نشینی کند. چهره‌های با نفوذ اصلاح‌طلب که خود میرحسین موسوی را جلو فرستادند و شال سبز را به گردنش انداختند، در انتخابات مجلس رای دادند. این نکته بیانگر این است که نگاه مدیران این جنبش و افراد موثر در آن نابسامان بوده‌اند و تزلزل داشته‌اند.”

مهرداد درویش‌پور هم توضیح می‌دهد که گرچه ما شاهد کاهش آرمان‌گرایی در خیزش‌های عمومی هستیم، اما این به آن معنا نیست که خیزش می‌تواند بدون آرمان باشد: “هر نوع عمل اجتماعی نیاز به یک هدف مشترک، باور مشترک و یک آرمان مشترک دارد. اما این آرمان‌گرایی یک باور ذهنی نیست و با نیازهای مادی بسیار گره خورده است. مشارکت طبقه متوسط شهری برای تغییر، هر چند با هدف دموکراسی و سکولاریسم

همراه بود، اما این طبقه حاضر نیست همه هست و نیست خود را فدای این آرمان کند. ما با جنبش‌هایی مواجه هستیم که نوعی اعتدال در آرمان‌گرایی، زمین‌تر شدن یا دنیوی‌تر شدن آرمان و گره خوردن این آرمان‌ها با مصالح و منافع روزمره را در خود دارند.

این جامعه‌شناس معتقد است که امروزه با شست‌وشوی مغزی و باورهای خودسپارانه عاطفی که در انقلاب‌های کلاسیک به نام "جامعه برطبقه"، "امت و ملت" و "برتری یک دین یا طبقه"، افکار عمومی را بسیج می‌کرد و خودسپاری عاطفی ایجاد می‌کرد، مواجه نیستیم؛ "در جنبش‌هایی با رهبری‌های کاریزماتیک، آرمان‌گرایی مطلق است و توجه به عقلانیت و منافع واقعی محدودتر. جنبش‌های توتالیتار که بر مبنای ثنویت نیکی و بدی استوار هستند، شست‌وشوی افکار عمومی را در بر دارند و نوعی سحرانگیزی در افکار عمومی تولید می‌کنند تا میلیون‌ها نفر از مردم را مات و متحیر به سمت یک آرمان سوق دهند."

مهرداد درویش‌پور دورنمای آینده جنبش اجتماعی جوانان ایرانی را چنین می‌بیند: "پس از تجربه انقلاب ۱۳۵۷ تقریباً محال می‌دانم که در ایران جنبشی شکل بگیرد که بخواهد آن نوع خودسپاری توده نسبت به رهبران یا خودسپاری توده به یک ایده و عقیده را در بر داشته باشد. نوعی پلورالیسم، تساهل، عقلانیت و محاسبه‌گری در جنبش‌های اجتماعی عمل می‌کند. جنبش امروز ایران جنبه انتقادی بیشتری دارد. راحت‌تر می‌تواند رهبران‌ش را زیر سؤال بکشد. بیشتر می‌تواند به نقد خود پردازد و اگر ببیند رو به پیشروی نیست، بر خطاهای خود پافشاری نمی‌کند و من اینها را نشانه نوعی عقلانیت می‌دانم."

شکست طرح آتش بس کوفی عنان (نماینده سازمان ملل) و خطرگسترش جنگ داخلی در سوریه



تقی روزبه

دست بدست دادن یک جنبش انقلابی در داخل و همبستگی متقابل با جنبش

های جهانی و "ابرقدرت افکارعمومی جهان"، امروزه از مهم ترین ابزارهای پیشروی بسوی اهداف رهائی بخش محسوب می شوند.

بدنبال کشتارحوله و جنایت های پس از آن توسط عوامل دولت سوریه، بحران سوریه وارد فازجدیدی شده و سخن گوی "ارتش آزاد" اعلام داشته است که از این پس خود را متعهد به طرح آتش بس کوفی عنان نمی داند و درطی روزهای گذشته نیز خبرازشروع حملات آن ها وکشته شدن چندین ده نفران نیروهای اسد انتشار یافت.

دبیرکل سازمان ملل (درپی جنایت های صورت گرفته و نیز تیراندازی بسوی بازرسان سازمان ملل) اظهارداشت که بشار اسد مشروعیت خود را از دست داده است. کلینتون وزیرخارجه آمریکا از اقداماتی که نتیجه اش برکناری اسد باشد سخن به میان آورده است. وزیرامورخارجه روسیه برای نجات طرحی که حتی کوفی عنان هم اذعان به شکست آن کرده است، پیشنهاد کنفرانس جهانی شامل اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل و کشورهای دارای نفوذ برحکومت اسد را ارائه کرده است (طرحی که مورد حمایت کوفی عنان هم هست) و شامل کشورهای چون ایران، ترکیه، عراق و اتحادیه عرب می شود. و این درحالی است که فرانسه و انگلستان و آمریکا بلافاصله حضور ایران دراین کنفرانس را رد کرده اند. ازسوی دیگر نشست سازمان همکاری شانگهای دربیانیه خود با هرگونه مداخله نظامی و فشارتحمیلی برای تغییرحکومت درسوریه مخالفت ورزیده و خواهان توقف خشونت از هر دو طرف شده است

بحران سوریه ووجه منطقه ای و بین المللی آن

شکست این طرح ازقبل قابل پیش بینی بود. چرا که نه فقط رژیم حاکم برسوریه، بلکه هم چنین اپوزیسیون هرکدام به شیوه ای به قصد به شکست کشاندن آن و صرفا در مقام سخن آن را پذیرفتند بدون آن که درعمل پای بند به آن باشند. اپوزیسیون تحت نفوذ غرب و ترکیه و عربستان درابتدا حتی به ظاهرهم حاضر به پذیرفتن آن نبودند و آن را طرحی برای نجات اسد و دستاویز مناسبی برای تداوم سرکوب تلقی می کردند و به افشاگری علیه آن و تسلیح خود مشغول بودند. خود دولت های غربی نیز درشرایط بن بست اوضاع سوریه پیشنهاد روسیه و کوفی عنان را به عنوان یک تاکتیک کوتاه مدت برای منزوی کردن بیشتراسد و فراهم ساختن فضای بین المللی برای دست یابی به اجماعی جهت تشدید فشارها به اسد و هموارساختن مسیر سرنگونی وی پذیرفتند.

بحران سوریه بدلیل قراردداشتن آن درقلب منطقه حساس و استراتژیک

خاورمیانه، همسایگی با اسرائیل و ترکیه و عراق و لبنان ... دارای وجوه منطقه ای وجهانی مهم و رقابت های حاصل از آن است. از همین رو گسترش جنگ داخلی در آن می تواند موجب دامن زدن بحران در این منطقه حساس گشته و بر تنش های درونی لبنان و عراق و ترکیه و فلسطین و نیز چگونگی صف آرائی اعراب و اسرائیل در برابرهم تأثیرگذار باشد. ازسوی دیگر درمقیاس جهانی سوریه از حمایت فعال بلوک شانگهای، رقیب اصلی بلوک ناتو و دولت های غربی، وهم چنین حمایت فعال جمهوری اسلامی ایران و تاحدی حمایت ضمنی عراق برخوردار است. اسرائیل نیز به نوبه خود در این بحران بیکار ننشسته و سیاست های عمدتا غیرعلنی و پیچیده ای در راستای اهداف تاکتیکی و استراتژیکی خویش دنبال می کند. درسوی مقابل کشورهای چون ترکیه و عربستان قرار دارند که سخت درگیر بحران بوده و رابطه فعالی با اپوزیسیون دارند. وجود چنین صف آرائی منطقه ای و جهانی با جهت گیری های متضاد، در کنار صف آرائی های داخل جامعه سوریه (از جمله علوی ها و یا مسیحیانی که نگران سرکار آمدن یک حکومت اسلامی هستند و کردهائی که ضمن مخالفت با اسد نگران سرنوشت خود در حکومت پس از آن هستند) نوعی وضعیت بن بست یا آچمز شدگی در وضعیت و عبور به دوران پسا اسد ایجاد کرده است و این درحالی است که بشار اسد به مهره سوخته و بی اعتباری تبدیل شده است که مدت هاست زمان برکناری و یا سرنگونی اش فرارسیده است. توازن نیرو و صف آرائی های داخلی و جهانی به قسمی است که قدرت های غربی برخلاف مورد لیبی قادر به مداخله و اقدام مستقیم نیستند (وزیر دفاع آمریکا گفته است که بدون تصمیم سازمان ملل امکان مداخله نظامی آمریکا ناممکن و این درحالی است که چین و روسیه مخالف قاطع هرگونه مداخله نظامی هستند). عوامل تشدید کننده ای چون درپیش بودن انتخابات داخلی در آمریکا به این بلاتکلیفی دامن زده است. جالب است که کیسینجر در یاد داشت خود در روزنامه واشنگتن پست، از جنبه دیگری به بن بست فوق پرداخته و عواقب مداخله نظامی مستقیم غرب و آمریکا در سوریه را مورد بررسی قرار داده است: او "دکترین دخالت بشر دوستانه (با مسئولیت برای محافظت از جان شهروندان) را مغایر با اصول و ستفالی حاکمیت دولت ها می داند. بزعم وی اگر چنین سیاستی به عنوان بخشی از اصول سیاست خارجی پذیرفته شود، موجب بهم ریختن نظم بین المللی می شود. برطبق آن مثلا متحد مهمی چون عربستان تا زمانی متحد باقی می ماند که جنبش دموکراتیکی علیه آن بوجود نیامده باشد!"

در چنین شرایطی هر بلوک و قدرتی تلاش دارد که از طریق حمایت از گروه ها و کشورهای متحد و نزدیک به خود اهداف خویش را به پیش ببرد.

در نتیجه صحنه سیاسی سوریه عملاً به بازار مکاره رقابت های قدرت های جهانی و رقابت های آن ها تبدیل شده است.

چالش هایی که جنبش ضد استبدادی روسیه با آن مواجه است:

می دانیم که در سوریه خاندان اسد با تکیه بر اقلیتی (علویان و برخی جریانات دیگر) ده ها سال است که استبداد خشنی را بر جامعه ای متکثر و چند قومی و چند مذهبی (نظیر کردها و یا سنی ها و مسیحی ها و...) اعمال کرده اند. در اعمال این استبداد خشن و سرپا نگهداشتن آن وجود یک ارتش نیرومند و دستگاه های سرکوب گسترده و هم چنین عامل توجیه کننده مبارزه با دولت اسرائیل نقش اساسی داشته است. اما بدنبال شروع بهار عربی و سرنگونی برخی دیکتاتورها، شتر بحران در مقابل خانه دیکتاتور سوریه هم زانو زد و زمین لرزه سیاسی موجب بهم ریختن ثبات دیرپای آن شد. و باین ترتیب بار دیگر نشان داده شده که چگونه جوامعی که با تکیه بر اهرم زور و سرکوب وحدت و یک پارچگی ظاهری را برقرار می کنند، با ترک خوردن دیوار استبداد، موازنه بالقوه شکننده درونی آن بهم ریخته و بروز خطر جنگ داخلی افزایش یافته و بهمان اندازه امید دست یابی به دموکراسی و جامعه ای آزاد و برابر و پلورالیستی کمرنگ تر می شود. نباید فراموش کرد که نخستین قربانیان جنگ داخلی، مطالبات دموکراتیک و جنبش های طبقاتی اجتماعی چون گارگران و یا اقشار پذیرتری چون کودکان و جوانان و زنان و... می گردد.

در چنین وضعیتی سه خطر و آفت عمده جنبش ضد استبدادی و دموکراتیک سوریه را تهدید می کنند که عبارتند از:

الف- خطر جنگ داخلی گسترده و تبدیل شدن جنبش ضد استبدادی به یک جنگ داخلی بین جریانات و اقوام مختلف که از هر دو سو، هم اسد و هم اپوزیسیون و حامیان آن، هر کدام به نحوی، دامن زده می شود. بدیهی است که با رواج زبان زور و اسلحه در گرما گرم این معرکه هر جریانی که زورش بیشتر باشد (از جمله بدلیل کثرت جمعیت هوادار، تسلیح و سازمان یافتگی بیشتر و یا حمایت گسترده تر خارجی) با انحصاری کردن قدرت به زورگویی نسبت به سایر جریانات ضعیف تر از خود خواهد پرداخت.

ب- چالش مهم دیگر تسلط گفتمان وایدئولوژی مذهبی (بویژه روایت های افراطی) بر جنبش ضد استبدادی است و حتی در این رابطه می توان گفت که متأسفانه شماری از جریانات حاضر در صفوف اپوزیسیون از رژیم مستبد و سکولار اسد هم عقب تر هستند. مدتی پیش حتی مقامات آمریکائی نیز به

نفوذ و حضور حامیان القاعده از در صفوف اپوزیسیون اذعان کردند. نقش عربستان در حمایت از سلفی ها و تقویت صفوف مرتجعین جنبش ضد استبدادی برکسی پویسیده نیست. با تجربه تباه شدن انقلاب بهمن ۵۷ ایران در بهمن در پی تسلط گفتمان اسلامی و نفوذ روحانیت و خمینی بر جنبش ضد استبدادی علیه شاه را بخوبی آشنائیم. در مورد تحولات لیبی و تونس و یا در مصر هم خطر خروج جریانات مذهبی را را به درجاتی شاهدیم.

ج- بی تردید چالش مهم سوم همانا خطر اتکاء و وابستگی نیروهای ضد استبدادی و مدعی آزادیخواهی به قدرت های بزرگ جهانی و یا منطقه ای است. هم اکنون برخی از این نیروهای اپوزیسیون بطور آشکار خواهان مداخله نظامی و غیر نظامی این قدرت ها هستند.

بدلیل نقش منفی نیروهای ارتجاعی حاضر در صحنه، در غیاب حضور فعال و تأثیرگذار جریانات مترقی و واقعا دموکراتیک، جنبش ضد استبدادی آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم سوریه در برابر وضعیتی دشوار و با وظایفی خطیر و پیچیده در برپائی یک جنبش ضد استبدادی و واقعا دموکراتیک قرار دارد. صف آرائی بالنده و تأثیرگذار آن ضرورتا در گرو مرزبندی با سه خطر و انحراف ذکر شده در بالاست و بنا بر این نمی تواند در همراهی و هم پیمانی با قدرت های بزرگ، از هر دو بلوک، و یا دولت های ارتجاعی منطقه اعم از عربستان و جمهوری اسلامی ایران و ترکیه صورت گیرد. برعکس با حرکت مستقل در چارچوب مبارزه علیه استبداد حاکم (آن چه که در انقلاب بهمن ۵۷ مفقود بود) تکیه بر مطالبات اقتصادی و سیاسی فراگیر و با تکیه بر مجامع و شبکه ها و تشکل های بدیل مردمی و حمایت نیروها و جنبش های مترقی منطقه ای و جهانی از آن می تواند موجب بالیدن و عروج رویکرد سوم گردد. با اندازه ای که چنین جریان مستقل و مردمی شکل بگیرد و به نقش آفرینی به پردازد می توان از زبانه جنگ های داخلی و تسلط گفتمان های ارتجاعی - مذهبی و مداخله مخرب قدرت های بزرگ ممانعت کرد و در عین حال به استفاده مثبت و سازنده از امکانات متنوع جهانی و نیز تحمیل مطالبات و قراردادن خواست های واقعی و مشخص و مترقی در برابر نهادها و قدرت های بزرگ و کوچک و از جمله قطع حمایت های آشکار و پنهان از حکومت های مستبد و پیش برد سیاست های امپریالیستی، در راستای سوریه ای آزاد و دموکراتیک امید بست.

دست بدست دادن یک جنبش انقلابی در داخل و همبستگی متقابل با جنبش های جهانی و "ابر قدرت افکار عمومی جهان"، امروزه از مهم ترین ابزارهای پیشروی بسوی اهداف رهائی بخش محسوب می شوند. با توجه به خصلت منطقه ای و جهانی بحران سوریه، بی تردید دفاع جنبش ها و

نیروها و تشکل‌ها و جریان‌ات مترقی در سطح منطقه و جهان از جنبش ضد استبدادی آزادیخواهانه و برابری طلبانه و افشاء و محکوم کردن اهداف مداخلات قدرتهای بزرگ بخشی از کارزار شکل‌گیری آلترناتیوهای مترقی در منطقه را تشکیل می‌دهند.

۱۳۹۱-۰۳-۱۹ ۲۰۱۲-۰۶-۰۸

[/http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de](http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de)

گزارش تظاهرات ایستاده

گزارش تظاهرات ایستاده

چهارشنبه ششم ژوئن در حمایت از کارگران ایران

در مقابل سازمان جهانی کار ژنو

امروز ظهر بیش از هشتاد تن از ایرانیان به دعوت «کلکتیو سندیکاهای فرانسوی در دفاع از کارگران ایران»

(CGT, CFDT, FSU, NSA, Soidaire SUD)

و با حمایت سندیکاهای سوئیس، در برابر محل صد و یکمین اجلاس سازمان جهانی کار؛ کاخ ملل ژنو؛ در دفاع از کارگران ایران و برای آزادی کارگران زندانی و در اعتراض به حضور مزدوران رژیم حاکم بر ایران تحت عنوان «نمایندگان کارگران ایران»! دست به تظاهرات ایستاده زدند.

این تظاهرات با شرکت فعال «همبستگی سوسالیستی با کارگران ایران - پاریس»، «اتحاد بین‌المللی در حمایت از کارگران در ایران» و سایر «نهادهای همبستگی با جنبش کارگری - خارج از کشور» و «همگامی کانون‌ها و نهادهای ایرانی خارج از کشور در همبستگی و پشتیبانی از مبارزات مردم ایران» برگزار شد.

پیرکوتاز مسئول بخش بین‌المللی سندیکای ش.ژ.ت از جمله سخنرانان این مراسم بود. وی توضیحاتی در رابطه با توطئه‌ی کارفرمایان جهت

عدم برگزاری کمیسیون استانداردها داد. و یاد آور شد که ایران کماکان در لیست بلند کشورهای پامال کننده مقاوله نامه های سازمان جهانی کار و حقوق بنیادین کار قرار دارد. برگزاری کمیسیون استانداردها در صدویکمین اجلاس سازمان جهانی کار می توانست ایران را در لیست کوتاه سازمان جهانی کار متشکل از 25 کشوری که این حقوق را آشکارا نادیده و پامال می کنند قرار دهد.

مسئول بخش بین المللی ث.ژ.ت افزود، علیرغم این تبانی جهانی و توطئه ی کار فرمایان ،سندیکاهای کارگری شرکت کننده در این اجلاس در حال تبادل نظر و بررسی کانال ها و راههایی هستند تا از آن طریق بتوانند هیئت ایرانی شرکت کننده در این اجلاس را تحت فشار بیشتر قرار داده و ماهیتشان را برملا سازند.

از دیگر سخنرانان این تظاهرات فیلیپ رئو از سندیکای ث.اف.د.ت و ژان کلود تریکش از سندیکای اونسا بودند که در این تظاهرات شرکت داشتند، فیلیپ رئو از جمله گفت وضعیت فعالین سندیکایی در ایران و فشاری که از طرف رژیم ایرن به آنها وارد میشود زخمی بر پیکر فعالیتهای سندیکایی در جهان است.

سپس خانم دومینیک جیانوتی مسئول بین المللی سندیکای اف.اس.یو سخنرانی کردند و پس از آن آلن بارون از سندیکای همبستگی (سود) فرانسه نامه رضا شهابی خطاب به کارگران شرکت کننده در اجلاس سازمان جهانی کار را به زبانهای فرانسه و انگلیسی قرائت کرد

مارکو اسپانیولی از سندیکای ث.ژ.آ.اس سوئیس طی سخنانی کوتاه همبستگی خود را با کارگران ایران به سمع حضار رساند.

رشید معلوی از سندیکای مستقل الجزایر، خیاری از سندیکای مستقل مصر (این سندیکا عضو آی.تی.اف - فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل- می باشد)، ممدو دیوف دبیر سندیکای مستقل سنگال و خانم نیل دیاکوته، دبیر بخش زنان سندیکای مستقل سنگال با اظهاراتشان در جمع تظاهرکنندگان همبستگی جهانیان را با کارگران ایران و خواسته های برحقشان اعلام کردند.

حبیب رضایور از اعضای سابق سندیکای کارگران شرکت واحداثوبوسرانی تهران وحومه ضمن ارائه گزارشی کوتاه از وضعیت فعالین سندیکای واحدو فشارهایی که طی این سال ها از طرف رژیم ایران به آنها وارد شده ومی شودازاقدامات سندیکاهای کارگری جهان در پشتیبانی از فعالین کارگری و سندیکایی در ایران تشکر کرد.

سخنرانان فرانسوی شرکت کننده در اجلاس سازمانی جهانی کار در عین حال یادآور شدند که کنفدراسیون جهانی سندیکاهای کارگری به طور مشروح و مشخص در جریان وضعیت کارگران ایران و فعالین کارگری زندانی قرار دارد و در راستای بهبود حمایت هماهنگ تر جهانی از کارگران ایران اظهار امیدواری کردند.

.-

در پایان تظاهرات یک هیئت سه نفره متشکل از فعالین «اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران» و «همبستگی سوسالیستی با کارگران ایران - پاریس»، از طرف تظاهر کنندگان با خانم کارن کرتیس نایب رئیس بخش استانداردهای بین المللی و مسئول تشکل های مستقل کارگری در مقر سازمان جهانی کار، دیدار کردند و پروندهء تخلف و تخطی دولت جمهوری اسلامی و کارفرمایان ایرانی، از مقابله نامه های پایه ای سازمان جهانی کار و نمونه های بارز سرکوب فعالان کارگری، از جمله فهرست اسامی کارگران زندانی را در اختیار خانم کرتیس قرار داده ، خواستار آزادی بی قید و شرط کلیهء کارگران زندانی و اعزام فوری یک هیئت پزشکی مستقل بین المللی برای بررسی وضعیت جسمی رضا شهابی شدند.

خانم کرتیس با اطلاع از وضع کارگران زندانی در ایران اطمینان دادند که این موارد را در چهار چوب سازمان جهانی کار، بدقت مورد پیگیری قرار دهند. این مراسم با شعارهایی در حمایت از جنبش کارگری و بر علیه نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی به پایان رسید.

در طی این آکسیون، صبح قبل از تظاهرات صدها برگ فراخوان سندیکاهای فرانسوی، بولتن و بیانیه اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران درباره ی آخرین وضعیت کارگران و فعالین کارگری زندانی در ایران به زبان انگلیسی دم درب وردی سالن کنفرانس عمومی سازمان جهانی کار بین هیئت های نمایندگی شرکت کننده در اجلاس توزیع شد.

اطلاعیه شماره ی 30 کمیته دفاع از رضا شهابی - نامه ی رضا شهابی خطاب به کارگران شرکت کننده در اجلاس سازمان جهانی کار- به زبان انگلیسی نیز در اجلاس عمومی سازمان جهانی کار از طرف سندیکاهای کارگری حاضر در اجلاس، توزیع شد.

اتحاد بین المللی در حمایت از کارگران در ایران - پاریس

همبستگی سوسیالیستی با کارگران ایران - پاریس